

# ادبیات کودک و نوجوان در دست‌هایی ناپیدا، اما مطمئن!

ادبیات کودکان و نوجوانان در دهه‌ی اخیر و بر حسب ظاهر مورد نوعی بی‌مهری و کم‌توجهی از جانب برخی مراکز فرهنگی و هنری بوده است. در مقایسه با دهه‌های پیشین، می‌توان مصادیق این کم‌لطفی را در تعطیلی برخی نشریات تخصصی ادبیات کودکان، تعطیل روند برگزاری سمینارهای پژوهشی و آموزشی، تربیت نیروی انسانی، برگزاری دوره‌های ضمن خدمت، تربیت کتابدار و مربی ادبی برای کتابخانه‌های تخصصی کودکان و تربیت منتقد و پژوهشگر برشمرد. مراکزی مثل حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی و یا وزارت آموزش و پرورش با همه‌ی تأثیرات عمده و نقش تعیین کننده‌ای که در این قلمرو داشتند، امروز کمتر حضور و فعالیت چشمگیری از آن‌ها مشاهده می‌شود. امروزه از امور تربیتی و معاونت پرورشی وزارت آموزش و پرورش، و فعالیت‌های جدی کتابخانه‌ای و پژوهشی‌اش که نمود بارز فعالیت‌های آن را می‌شد در مصادیق فراوانی دید، تقریباً هیچ اثری دیده نمی‌شود. مصادیقی چون قالب تشکیل آرشیوهای تخصصی، نقد و بررسی مداوم کتاب کودک و جریان مستمر گذارمان نویسی؛ انتشار فهرست کتاب‌های مناسب برای کودکان و نوجوانان؛ کتاب‌های کار که با هویت کارگاهی برای مربیان پرورشی و معلمان دوره‌ی ابتدایی و راهنمایی منتشر می‌شد و برگزاری دوره‌های کوتاه مدت آموزش ضمن خدمت که تأثیرات سازنده‌ای در ایجاد انگیزش و گسترش این قلمرو داشت.

راستی بر سر آرشیه‌های ارزنده و تخصصی کتاب کودک و نوجوان امور تربیتی که به جرأت می‌توان گفت، جامع‌ترین و منحصرترین آرشیه کتاب کودک در ایران بود، چه آمد؟ آرشیه‌ی که چند نسل از پژوهشگران عرصه‌ی کتاب کودک، عمر خود را بر سر آن نهادند و در دو فرآیند از تاریخ پر ثمر ادبیات خلاق کودک و نوجوان؛ یعنی از سال ۱۳۰۰ الی ۱۳۵۷ و نیز از بدو پیروزی انقلاب اسلامی تا سال ۱۳۷۵، بستر تحقق برنامه‌های پژوهشی بسیاری بود و تلاش‌های فکری و فرهنگی عمده‌ای در آن به ثمر رسیده و یا در مرحله‌ی اتمام بود، به چه سرنوشتی دچار شده است؟ تعطیلی نشریه‌ی اثرگذار «قلمرو» که در زمره‌ی جدی‌ترین و ارزشی‌ترین محصولات فکری و فرهنگی انقلاب بود و توسط حوزه‌ی هنری منتشر می‌شد، خسارت‌های جبران‌ناپذیری به دنبال داشت. اساساً باید گفت که با تعطیلی و یا به حالت نیمه تعطیل درآمدن هر یک از این رسانه‌ها و یا مراکز، یکی از سنگرهای فرهنگی انقلاب وانهاده شد! ساده‌لوحانه است اگر تعطیلی نشریه‌ای مثل قلمرو را تنها فقدان یک نشریه بدانیم. وانهادن هریک از این سنگرها باید اضمحلال یک جریان فکری هدفمند و سازمان یافته دانست که به مرحله‌ی زایش و تولید فکر رسیده بود؛ و ساده‌لوحی بزرگ‌تر این است که تصور کنیم به راحتی می‌توان بار دیگر این جریان را به مرتبه‌ی تولید رساند. مجموعه‌ی این عوامل سبب شده است تا برخی از جریان‌های فرهنگی به این تحلیل برسند که امروزه به هر دلیل، اراده‌ی معطوف به هدایت‌گری و ایجاد برانگیختگی، اطلاع‌رسانی و ایجاد انگیزش در بین مخاطبان عام و مخاطبان خاص و تولیدکنندگان ادبیات کودک، توسط مدیریت کلان فرهنگی جامعه وجود ندارد. این بی‌رقبتی و یا بی‌توجهی را شاید بتوان با دلایلی از جمله ضرورت‌های عمده‌تر توجیه کرد، اما شاید برخی از جریان‌های فرهنگی خاص که حضور تلاشگر بخش خصوصی و انجیوها را بر هدایت و چاره‌اندیشی مدیریت دولتی ارجح می‌دانند، خیلی هم از این شرایط ناراضی نباشند و چه بسا خود را از دست رقیب بزرگی رها شده بدانند. شاید از نظر روانی هم این حضور کم‌رنگ مدیریت فرهنگی به اعتباری بتواند به بهداشت روانی جامعه‌ی فرهنگی بیفزاید، اما گذشته از تعارفات معمول، همگی ما می‌دانیم در جامعه‌ای که تجربیات پیشین قابل توجهی از تمرین رفتار اجتماعی مبتنی بر دمکراسی ندارد، خروج بی‌ضابطه‌ی مدیریت دولتی از صحنه، عوارض دامنگیری به دنبال خواهد داشت، مگر اینکه بتوان به نوعی نامحسوس نقش این هدایتگری را ایفا کرد. وظایف این هدایت را به کدام دست‌ها می‌توان سپرد؟ دست‌های ناپیدایی که به صلابت و قدرت بازوان نیرومند مدیریت دولتی نیستند، ولی در عین حال قدرت و توان هدایت هدفمند نامحسوس را دارند. این دست‌های مطمئن کدامند؟ برای روشن شدن مطلب باید کمی به عقب برگردم. در شرایط فاصله‌گیری مراکز فرهنگی دولتی از قلمرو ادبیات کودکان، اگر چه از نظر کمی و شرایط ظاهری، در نگاه اول به نظر می‌رسد که ادبیات کودکان باید دچار نوعی رکود و عقب‌ماندگی بشود، اما در واقع چنین نشد؛ چرا؟ به این خاطر که فعالان عرصه‌ی ادبیات کودک با تلاش‌های مضاعف، این قلمرو را به یکی از جدی‌ترین حوزه‌های نظری تبدیل کردند. دهه‌ی اخیر از جهت کنشگری نظری یکی از بی‌سابقه‌ترین ادوار تاریخ ادبیات کودکان در جامعه‌ی ایرانی بوده است. پیدایش نسل تازه‌ای از پژوهشگران که با انگیزه و اراده‌ی معطوف به ایجاد کردن افعال بسیاری در حوزه‌ی ادبیات کودکان صرف کردند. پیش از هر چیز جدی گرفتن ادبیات کودک توسط این نسل، تلاش‌های دانشگاهی و حضور پرانگیزه و پر تلاش شورای کتاب کودک و عوامل متعددی که برشمردن و تحلیل آن فرصت دیگری را می‌طلبد، سبب شد که این حوزه به مراتب بیش از ادبیات به معنای اعم به عرصه‌ی چالش‌برانگیز و به شدت نظری بدل شود. اگر چه برخی در پی این هستند تا به بهانه‌ی ترجمه بودن این گونه مباحث نظری، از اهمیت و ثقل این تلاش بی‌مانند بکاهند، ولی حقیقت این است که هیچ چیزی نمی‌تواند از ارزش‌های این حرکت شگفت‌انگیز کم بکند و عجیب‌تر اینکه اتفاقاً تنها در این دوره است که امکان توجه و پرداختن به نظریه‌ی بومی و نظریه‌پردازی با توجه به عناصر فرهنگی ایرانی و اسلامی پدید می‌آید. با این تلاش بزرگ و حرکت ایجابی بی‌مانندی که شاهد آن هستیم، اشکال بزرگ و مانعی کلیدی بر سر راه این حرکت وجود دارد. در این تلاش نظری، مظلوف‌های بسیاری پدید آمده است. مواد علمی و نظری پدید آمده، مظلوف‌هایی هستند که برای تحقق و اثرگذاری نیاز به ظرف مناسب دارند. بدون ایجاد این ظرف مناسب، این مواد به جز بحث و گفت‌وگوی علمی هیچ اثر دیگری نمی‌توانند داشته باشند. درست همانند دانه‌های تسبیح که بدون نخ رابط بین آن‌ها، کار آبی نخواهند داشت. فاصله‌ی بین ظرف و مظلوف و شکاف بزرگی که بین آن‌ها در جامعه‌ی ما وجود دارد، مشکل بزرگی است. منظورم از مظلوف، ساختارهای اجتماعی مرتبط است. بدون وجود این ساختارها تلاش‌های نظری پژوهشگران اثر لازم را نخواهد داشت. آنچه که آشکار است، در جامعه‌ی ایرانی، تعریف و ایجاد ساختارهای اجتماعی و سازه‌های مناسبی که بتواند بستر تحقق آرمان‌های فرهنگی باشد، متناسب با تلاش‌های نظری رشد نکرده است. به راستی ظرف تحقق و عینیت یافتن این نظریه‌ها کجاست؟ مثلاً آیا کانون پرورش فکری کودکان با ظرفیت و وضع موجودش، می‌تواند ظرف مناسبی برای تحقق این ایده‌ها باشد؟ یا آموزش و پرورش می‌تواند این مقصود را برآورده کند؟ آیا وجود چنین ساختارهایی با به‌کارگیری حد نهایی ظرفیت‌هایشان ما را از تعریف ساختارهای جدید و متناسب با ضرورت‌های روز بی‌نیاز می‌کند؟

بی‌شک پاسخ به این سؤال‌ها منفی است. یکی از جدی‌ترین مشکلات جامعه‌ی ما که عامل اصلی ابتر ماندن بسیاری از ایده‌ها، برنامه‌ها و آرمان‌های بلند است، وجود ساختارهای معلول و ناقص‌الخلقه و بیگانه با اهداف نظام‌هایی چون نظام آموزش و پرورش و بسیاری دیگر از این نوع سازه‌ها است که میراث‌دار آن‌ها هستیم و هیچ تلاش معقولی برای اصلاح آن‌ها نیز نکرده‌ایم و دیگری تعریف و تکوین سازه‌هایی است که بلوغ فرهنگی و اجتماعی به صورت روز آمد ضرورت پیدایش آن‌ها را گوشزد می‌کند، اما جامعه‌ی ما خود را از منافع آن‌ها بی‌بهره کرده است. تعریف و ایجاد انواع پژوهشگاه‌ها، آکادمی‌ها و فرهنگستان‌ها؛ که در حد فاصل نگاه کاملاً مجرد و علمی دانشگاه‌ها و مراکز تولیدی و پدید آورندگان قرار می‌گیرند و از طرفی دانشگاه را با واقعیت‌ها رودررو می‌کنند و از طرف دیگر عامل ارتقاء نگاه و تجربه‌ی مراکز تولید می‌شوند. تربیت پژوهشگران و آکادمیسین‌ها کار جدی همین مراکز است. تعریف این ساختارها چنانچه متناسب با اهداف فرهنگی و تربیتی و آرمان‌های جامعه باشد، بستر حرکت‌های هدفمند و متناسب با غایت‌های معرفتی را ایجاد می‌کند. مدیریت کلان فرهنگی چنانچه به این نوع وظایف حیاتی بپردازد، از فرصت‌های ممیزی بی‌نیاز می‌شود.